

“ادبیات طنز و جاخط”

اثر: دکتور نصرالله شاملی

از: دانشگاه اصفهان

چکیده

جاخط نویسنده توانای عرب در حدود سال ۱۶۰ هجری قمری در بصره به دنیا آمد و پس از سالها تلاش علمی و نگارش کتب ادبی به سال ۲۵۵ هق وفات یافت.

او دارای تالیفات ارزشمند است که می‌توان از کتاب‌های “البیان و التبیین” و “البخلاء” و “الحوان” و چندین رساله دیگر نام برد هر کدام آنها از نظر ادبی می‌تواند بازتابی وسیع از ادبیات عربی در عصر عباسی باشد.

انتقاد همواره یکی از شیوه‌های بارز برای بیان مشکلات و تلاش در رفع آنها بوده که یکی از آنها طنز می‌باشد و منظور همان “طنز متعهد” است، طنز پرداز هدفش تخریب شخصیت نیست بلکه هدف او رفع ضعف یا ارائه پیشنهاد سازنده برای اصلاح نا هنجاریهای اجتماعی است و جاخط از این نکته مهم ادبی غافل نبوده و به همین سبب در صدد بیان مصالح و مفاسد اجتماعی در قالب طنز برآمده است. جاخط که از پیش قراولان علم بیان و بلاغت است می‌دانست کلامی متناسب با مقتضای حال و مقام است که از عیوب مخّل به فصاحت پیراسته باشد و چون دارای طبعی شوخ بوده آنچه راز طنز می‌دانست در جهت رفع عیوب ادبی از کلام و رفتار به کار گرفته، او یکی از اولین کسانی بود که در این وادی گام برمی‌داشت و شیوه نگارش او تا حد زیادی تحت تاثیر همین طبع شوخ او می‌باشد.

در کتاب «الحوان» و «البخلاء» با روشی لطیف و طنزگونه به نقد و بررسی بیان و فصاحت و بلاغت و عیوب مخّل به آنها پرداخته است.

جاخط اولین کسی است که در ادبیات عربی بطور گسترده اقدام به جمع آوری و تدوین طنز نموده و پس از او کسانی همچون ابن قتیبه در "عیون الاخبار" و ابن عبدربه اندلسی در "العقدالفرید" کار او را دنبال کردند. در ادامه مقاله سعی شده است قسمتهایی از سخنان طنز او را که معرف ادب طنز است آورده و در پایان به ذکر عنوانی تحت نام "طنز در قالب هجو" پرداخته، که در اینمورد ابیات پراکنده‌ای جمع آوری شده است. هر کدام از آنها به نحوی از اعمال نابجا و رایج در عصر جاخط انتقاد می‌کنند اما انتقادی توأم با طنز و تمایل به هجو. برخی از این ابیات جنبه سیاسی نیز دارد، همینطور مطالبی را در قالب نثر همراه با طنز آورده که گویای نکته سنجی نویسنده در بیان حقایق اجتماعی با اسلوب خاص می‌باشد. در پایان مقاله ابیات متعددی از طنز آورده شده است.

«زندگی علمی اجتماعی جاخط»

مقدمه :

ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب الکنانی ملقب به جاخط^(۱) در حدود سال ۱۶۰ هـ ق (۷۷۶ م) در بصره بدنیا آمد و پس از سالها تلاش علمی و نگارش کتب ادبی سال ۲۵۵ هـ ق وفات یافت^(۲) وی از همان آغاز علاقه ای وافر به کتاب، رغبتی تام به یادگیری، دقتی موشکافانه در نقد و بررسی موضوعات گوناگون ادبی داشت و توانست ضمن مصاحبت با علماء و ادباء بزرگ با ذوق سرشار خود از محضر آنها بهره‌های فراوان کسب کند.

بصره و بغداد در آن زمان دو مرکز بزرگ ادبی، علمی بود و بصره رامسجدی بود معروف به مسجد جامع که در آن زمان بعنوان بزرگترین دانشگاه علوم گوناگون ادبی بشمار می‌رفت و در آن ادباء، شعراء، نحوی‌ها و اهل لغت (مسجدین) گردآمده بودند و بهره مندی جاخط از این مرکز باعث درخشش علمی ادبی جاخط شد.

همچنین جو نسبتاً مناسبی که در زمان عباسیان فراهم شده بود، آنهم بدلیل گرفتاری‌های سیاسی اجتماعی حکام عباسی و غوطه‌ور شدن در دنیا طلبی‌های مادی و نیاز به ظاهر سازی‌های علمی باعث شد که علماء و ادباء به نگارش روی آورده و دست به گردآوری آثار گوناگون ادبی بزنند، همچنین شورشهایی که در زمان عباسیان رخ داد و این باعث می‌شد تا حکومت عباسی مقدار زیادی از وقت خود را در جهت سرکوب این قیامها و شورش‌ها نماید و در نتیجه علماء و ادباء فرصتی می‌یافتند تا به کار خود پردازند.^(۳) جاحظ پس از اینکه در بصره علوم مختلف را فراگرفت به بغداد رفت و دروس و علوم خود را پیگیری کرد. وی در محضر بزرگانی چون ابو عبید، اصمعی، ابوزید انصاری علم لغت را یاد گرفت، علم نحو را از اخفش آموخت و فلسفه و منطق را نزد ابراهیم بن سیار معروف به نظام که از بزرگترین علماء کلامی در آن زمان بود و پیشوای معتزله بشمار می‌رفت، فراگرفت. از آنجا که حکام عباسی (در ظاهر) خود را افرادی دوستدار علم و دانش نشان می‌دادند و مردم نیز علاقه ای وافر به خواندن و شنیدن اخبار گذشتگان و تکریم علماء قدیم داشتند جاحظ کتابی در این زمینه نوشت و چون مأمون عباسی آن کتاب را دید او را خوش آمد و جاحظ را در دیار خود مقیم کرده او را گرامی داشت. اما یکی از عوامل درخشش ستاره اقبال جاحظ دوستی او با ابن زیات وزیر معتصم عباسی بوده، زیرا ابن زیات از قدرت علمی و ادبی جاحظ مطلع بود و جاحظ نیز مکاتبه‌های علمی زیادی با او داشت و مدح و ثناء او را نیز می‌گفت، اما طولی نکشید که ابن زیات در اثر دسیسه‌ای سیاسی توسط احمد بن ابی داود کشته شد و جاحظ پس از مدتی با وساطت عده‌ای از بزرگان به نزد احمد بن داود رفت و مورد توجه او قرار گرفت و سرانجام پس از سالها اقامت نزد احمد بن داود، در زمان متوکل برای تربیت فرزندانش فراخوانده شد، اما چون متوکل چهره زشت جاحظ را دید از این کار منصرف شده و او را صله ای داد... و چون متوکل شروع به اعمال

فشار بر معتزله نمود و جاخط نیز که یکی از معتزلیین بوده و به سن کهولت نیز رسیده بود عزم بازگشت به محل تولدش بصره را نمود. و پس از مراجعه به وطن به مرض فلج دچار شد و سرانجام در ماه محرم سال ۲۵۵ وفات یافت. (۴)

تألیفات جاخط :

جاخط از جمله نویسندگان بزرگی است که بخاطر وسعت اندیشه و قلمرو فکری اش کتب زیادی را تألیف نمود و بدلیل شهرت زیاد او تألیف بعضی کتب دیگر به او نسبت داده شده است.

اما مهمترین کتب او عبارت است از :

۱- البیان و التبیان : کتابی است که در موضوع ادب و بیان به صحبت پرداخته و با ذکر خطابه‌های گوناگون - خطباء مشهور - شعر شاعران و کلام متکلمین و زاهدان و ناسکان به نقد و بررسی بیان و فصاحت و اهمیت آن می‌پردازد و با ذکر نوادر و فکاهیات و لطایف گوناگون نمونه‌هایی از ضعف بیان و فصاحت را نیز می‌آورد تا نمونه عینی و واقعی قدرت و ضعف بیان و فصاحت را به منصف ظهور برساند. این کتاب بارها به زیور طبع همراه با شرح آراسته شده است.

۲- البخلاء : کتابی است در احوال بخیلان و... همراه با درسهای اخلاقی انتقادی. در این کتاب جاخط با ذکر لطایف و سخنان و نوادر گوناگون به شیوه‌ای نوین در نوع خود به بررسی و نقد اخلاق اجتماعی پرداخته است. این کتاب نیز تا کنون چندین بار به طبع رسیده است.

اسلوب این کتاب بصورت طنز و فکاهه است.

۳- الحیوان : کتابی است در ۷ جزء که در جزء اول آن جاخط به پاسخ گوئی و رفع انتقادات دیگران از کتابهای او پرداخته و دیگر جزءهای این کتاب به ذکر احوال حیوانات و مناظره بین آنها و ذکر فوائد هر یک می‌پردازد و در جزء آخر آن بصورت

خلاصه در شأن حیوان و هدف خلقت و نظام حیات موجودات در آفرینش سخن گفته و پی در پی به آیات قرآنی و اقوال یهودیان - مسیحیان و دیگر امتهای در این مورد پرداخته است.

اسلوب این کتاب نیز بصورت طنز و جدّ با هم مخلوط می باشد.

رساله النابتة: رساله ای است درباره خلافت از آغاز تا عصر امویان که در آن شدیداً به آنان می تازد.

رساله بنی امیه: که در آن به هجو بنی امیه پرداخته و معاویه را اولین غاصب خلافت می داند.

رساله «استحقاق الامامة»: در بیان ضرورت امامت و بررسی تشیع زیدی و علوی که در آن به ذکر ادله زیدیّه می پردازد.

رساله «عثمانیه (در تأیید ابوبکر)»: که عبدالله ابوحعفر الاسکافی در رساله ای بنام «نقض العثمانیه» گفته های جاحظ در این مورد را نقد و بررسی، و ردّ می نماید. در مورد دیگر آثار و رسائل جاحظ علاقمندان می توانند به کتب تاریخی و ادبی مراجعه نمایند. بدیهی است که این رسائل با توجه به سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان و اوضاع سیاسی اجتماعی روزنگار ش یافته است. علت ضد و نقیض بودن این رسائل هم شاید همین مطلب است!

ادبیات طنز

انتقاد همواره یکی از شیوه های بارز برای بیان مشکلات و تلاش در رفع آنها بوده است، اما باید دانست که انتقاد خود شیوه های مختلف دارد. چرا که اگر انتقاد بیان و تذکر ضعف یا مشکلی است این بیان و تذکر را می توان به شیوه های مختلف انجام داد. یکی از آن شیوه ها انتقاد مستقیم است که بصورت جدی و محکم ارائه شود. طبیعی است که در این روش مخاطب با ترشروئی از آن استقبال می کند و گاهی به

مقابله با آن می‌پردازد. اما از دیگر روش‌های انتقاد سالم بیان انتقاد در قالب «طنز و فکاهه» در این روش اگر چه ظاهر آن فکاهه و شوخی است اما در باطن جدی و واقعی است از نظر دین مبین اسلام طنز نه تنها مردود نیست بلکه مورد تأیید هم قرار گرفته است اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر توصیه نموده است که به بهترین وجه انجام گیرد. آیا یکی از این روشها طنز و فکاهه نمی‌تواند باشد؟! آیا یکی از موارد عمل به حدیث شریف نبوی: «النصيحة لائمة المسلمين» همین بیان نصیحت بصورت طنز و فکاهه نمی‌تواند باشد تا ضمن اینکه خنده ای بر لب می‌نشانند راه صواب را هم بیان کرده، مخاطب را به تدبیر و تفکر وادارد؟! البته وقتی سخن از طنز در اسلام به میان می‌آید منظور ما «طنز متعهد» است. طنز پرداز متعهد هدفش تخریب شخصیت نیست بلکه هدف او رفع ضعف یا ارائه پیشنهاد سازنده برای اصلاح ناهنجاری‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... است.

طنز پرداز متعهد رسالتی عظیم دارد که در پرتو آن اهداف تربیتی را دنبال کرده و خواننده یا بیننده را به تعمق، تدبیر و تصمیم‌گیری سازنده وادارد و با تصویر کشیدن چهره‌های مختلف در قالب کلمات یا کاریکاتور و یا نمایش سعی در اصلاح جامعه می‌کند.

البته این نوع طنز در زمانی کاربرد دارد که حاکمیت کلی بدست صالحان است و تنها مواردی از ضعف و سستی موجود می‌باشد و یا ناهنجاری‌هایی در اجتماع پدید آمده که نیاز به اصلاح و یا تغییر آنها احساس می‌شود. در این هنگام طنز پرداز متعهد در قالب کاریکاتور یا نگارش نثر و نظم طنزگونه به بیان نقاط ضعف می‌پردازد تا ضمن اینکه بظاهر خنده‌ای بر لب می‌نشانند در عمق آن مخاطب را به تفکر و تعمق واداشته و به تصمیم‌گیری لازم ترغیب کند. بنظر می‌رسد یکی از شیوه‌های عمل کردن به حدیث شریف این سخن امام صادق (ع) است که فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي» بنابراین استفاده از طنز و فکاهه راهی صحیح و

خردمندان که ادیب و نویسنده از آن بهره می‌برد.

اما زمانی که حاکمیت در دست ناپاکان و ستمگران قرار گیرد در صورت امکان طنز پرداز متعهد می‌تواند از روش طنز بعنوان سلاحی قوی استفاده نموده و به رسوا کردن آنان پردازد، در این حالت طنز یک فریاد می‌شود و یک طوفان!

مراجعه به آثار ادبی مسلمانان و شیوه عملکرد افرادی همچون بهلول، دعبل و کمیت که یا با به دیوانگی زدن خود و یا با سرودن اشعار مختلف بیانگر این مطلب است که طنز می‌تواند در این شرایط بعنوان وسیله‌ای برای مبارزه بکار رود چنانکه یکی از موارد عمل به حدیث: «افضل الجهاد کلمة الحق عند امام جائر» همین استفاده از طنز می‌تواند باشد و نمونه بارز آن شیوه عمل بهلول است که خود را به دیوانگی زد و با طنز و نکته گوئی حکام عباسی را استهزا و رسوا می‌کرد. آری طنز متعهد در فرهنگ اسلامی در هر زمان و تحت هر شرایطی می‌تواند کارساز بوده و حتی در مقابله با تهاجم فرهنگی شیوه طنز یکی از روشهای کاربردی می‌تواند باشد. ادبیات طنز که شامل طنز اجتماعی، سیاسی، خانوادگی و ... می‌باشد دایره گسترده و وسیعی دارد که در قالب فکاهه و شوخی به نقد و بررسی مسائل مختلف اجتماعی می‌پردازد.

حتی برای امر به معروف و نهی از منکر یکی از بهترین و کاربردی ترین روشها روش استفاده از طنز و فکاهه است که اگر بدرستی مورد استفاده قرار گیرد بهترین نتیجه‌ها را در پی خواهد داشت. متأسفانه امروزه در بعضی از رسانه‌ها استفاده از شیوه طنز در پائین ترین سطح آن انجام می‌گیرد ولی امید است در جامعه اسلامی ما رفته رفته ادبیات طنز برای اصلاح ناهنجاری‌های اجتماعی، فرهنگی جایگاه اصلی خود را پیدا کند.

نقش و جایگاه جاحظ در ادبیات

«طنز و فکاهه»

حفظ و پاسداری از ارکان ادب و زبان ادبی در هر قومی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. زبان عربی که زبان قرآن است نیز نیاز به پاسداری و صیانت دارد. قرآن و احادیث نبوی و کلام معصومین بزرگترین عامل حفظ و غنای زبان و ادبیات عرب بوده است، اما زمانی که دست کینه و حسد مردم مسلمانان را از چشمه زلال اهل بیت پیامبر (بعد از رحلت او) با دسیسه‌های گوناگون دور نمود. رفته رفته زبان و ادبیات متعهد عرب دچار ضعف و تزلزل شد و چنانکه جاحظ در کتاب «البیان و التبیین» متذکر می‌شود امویان حتی در وادی کلام و سخن نیز دچار ضعف می‌شدند. جاحظ با دقت و روشن‌گری ویژه‌ای که داشت به نقد و بررسی و تبیین کلام فصیح و بلیغ پرداخت و اکثر موارد ضعف در سخن را ثبت و ضبط نمود تا علاوه بر اینکه گواهی بر ضعف کلام در دوره اموی باشد علماء را، بر آن بدارد که به غنای ادب و زبان عربی اهتمام بیشتری نمایند و از کاربرد کلمات نامأنوس و ثقیل و مخمل به فصاحت دوری جویند و این کار مهم را در این بخش به کمک طنز و فکاهه و با هنرمندی تمام انجام داد.

یکی از موضوعاتی که در ادبیات عربی - اسلامی کمتر مورد توجه قرار گرفته «ادبیات طنز» است و حتی تصور بعضی این بوده که ادبیات طنز از غرب وارد شرق شده و فقط در دوره معاصر است که ادبیات طنز وارد فرهنگ شرق شده است!! ادبیات طنز که شامل طنز اجتماعی - سیاسی - خانوادگی و... می‌شود دایره گسترده و شیرینی است که در قالب طنز، فکاهه و مزاح به نقد و بررسی مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. و هدف از آن اصلاح وضع جامعه و افراد می‌باشد.

جاحظ یکی از پیش‌قراولان علم بیان و بلاغت است که بطور مشروح درباره تناسب کلام به مقتضای حال و مقام و پرهیز از عیوب مخمل به فصاحت بطور کامل سخن گفته است.

جا حظ که خود دارای طبعی شوخ بود، یکی از اولین کسانی است که در این وادی قلم زده است و شیوه نگارش او تا حد زیادی تحت تأثیر همین طبع شوخ او می باشد. مراجعه به کتاب الحیوان و خصوصاً کتاب البخلاء بخوبی روشن کننده این وضعیت است یعنی با روشی لطیف و طنزگونه به نقد و بررسی بیان - فصاحت و بلاغت و عیوب مخمل به فصاحت و بلاغت پرداخته است.

با توجه به اینکه قبلاً تحقیق همه جانبه ای در مورد تمام فصول کتاب البیان و التبیان انجام نگرفته است بر آن شدم که مطلبی را درباره جایگاه جا حظ در ادبیات طنز به نگارش در آورم: بخش مهمی از آن کتاب (بخش دوم، جزء دوم) با ذکر اخبار و داستانهای طنزگونه و فکاهی از احمقها شروع می شود و با ذکر آن جا حظ موارد ضعف و قوت بیان، گفتار فصیح و غیر فصیح را مورد بررسی و نقد قرار می دهد. اینکه فردی بتواند با کلمات ترسیم کننده قالب شخصیتی یک انسان باشد و او را بصورت کاریکاتور، اما در قالب کلمه ها نمایش دهد. هنری ظریف است که ذوقی ظریف تر از آن را می طلبد و جا حظ بخوبی از عهده این کار بر آمده است.

مثلاً با ذکر یک اشتباه خنده دار از یک خطیب در حین ایراد خطبه (۵) یا خطبه ازدواج خطیب را به این نکته آگاه می کند که اشتباه در بیان خطابه تا چه حد نشانه ضعف است.

جا حظ در نقد و بررسی طنزگونه خطاهای گفتاری افراد و به تصویر کشیدن زشتی و ضعف اینگونه خطاها آگاهانه و آزادانه از خلیفه و خطیب گرفته تا عالم دین و حدیث، همه و همه را مورد نقد طنزگونه قرار می دهد و تنها موردی را که هیچ گونه ایرادی از آن نگرفته است گفتار ائمه معصومین (ع) است که علی رقم اعتقادش به تمجید از سخنان ائمه نیز پرداخته است. جا حظ حتی در بخشی از کتاب البیان و التبیان چنین می گوید:

«اگر کتاب من جز این کلام علی (ع) را (قِیمَةُ کُلِّ امریِّ ما یُحْسِنُهُ) (۶) نداشت.

برای اهل خرد همین یک کلام کافی بود.» (چرا که این کلام با همه اختصار آن بیان کننده تمام اصول البیان و التبیان است).

وی در چند جای دیگر به ذکر احادیثی از حضرت علی (ع) و امام محمد باقر (ع) می‌پردازد.

جاخط که در جلد ۱ به اهمیت بیان بلیغ و گفتار فصیح پرداخته و نمونه‌هایی از گفتار بلیغ و بیان نیکو را آورده و از علماء و خطباء و خطابه‌های آنان سخن گفته است. در این بخش به ذکر مواردی که باعث ضعف بیان و مخّل به فصاحت می‌باشد، سخن به میان آورده (۷) است.

در قسمتی دیگر با ذکر اشعاری بصورت غیر مستقیم به صنعت اقتباس و سرقت معنوی اشعار (۸) اشاره کرده و اشعار و مطالب گوناگون را در زمینه‌های اخلاقی ادبی تحریر نموده است ولی بخش اصلی این قسمت از کتاب به موضوع نقد و بررسی طنزگونه ضعف در بیان (عی) و ذکر اخبار و اقوال احمقها مربوط می‌شود.

از سوی دیگر ادبیات طنز و فکاهه فقط در نثر خلاصه نشده بلکه در شعر نیز قالب طنز کاربرد داشته است و جاخط به این نکته هم توجه داشته است و از جمله نمونه‌های بارز آن اشعار «ابن نوفل» در هجو خالد بن عبدالله قسری است که با فنی ترین بیان از لحاظ طنز تصویر مضحکی از خالد بر فراز منبر ارائه داده است.

و یا هجاء ابن مناذر در مورد ابن طَلِيقُ خُزَاعِي که این اشعار نیز در بتصویر کشیدن طنزگونه دست کمی از هجاء ابن نوفل ندارد.

سابقه طنز و فکاهه :

کاربرد طنز و فکاهه برای بیان مقصود از دیر باز مورد توجه بوده و حتی پیامبر عظیم الشان نیز در مواردی به مقتضای حال از این شیوه استفاده کرده‌اند (۹) و شعراء شیعه نیز در اشعارشان خود در جای خود به آن اشاراتی داشته‌اند (۱۰)، در ادب

فارسی نیز این مورد را در قالب کَشکول‌ها و اشعار شعراء از جمله مولوی می‌توان یافت. خصوصاً مولوی با استفاده از همین لطایف و طنزها و به نقل از افرادی بظاهر دیوانه همچون بهلول و جُحّا انسان را تا وادی شهود و عرفان می‌رساند^(۱۱) و دومین هنر طنز نیز همین است که انسان بتواند در قالب طنز پند و اندرز و درستی و هدایت را متوجه دیگران سازد.

امروزه ادبیات طنز در شرق و غرب جایگاه خاصی در اصلاح ناهنجاری‌های جامعه و هدایت انسانها دارد و از این روست که مجلات طنز در دنیا و خصوصاً ایران از جایگاه خاصی برخوردار هستند و نمونه بارز آن در ایران مجله طنز سیاسی اجتماعی «گل آقا» می‌باشد که مورد تقدیر آیت الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی نیز قرار گرفت^(۱۲) (سال ۱۳۷۲).

اما جاحظ (در ادبیات عربی) اولین کسی بشمار می‌رود که بطور گسترده اقدام به جمع‌آوری و تدوین طنز پرداخت و بدنبال او ابن قتیبه در فصل آخر «عیون الاخبار» فصلی را به طنز اختصاص داده است. سپس ابن عبدربه در یک مجلد خاص^(۱۳) بصورت منظم و مرتب همان لطایف و نوادر جاحظ را با اضافاتی گردآوری کرد و در پی آن دیگران از جمله ابن جوزی فقیه، مفسر و تاریخ‌نگار مشهور اقدام به جمع‌آوری آنها در دو کتابی^(۱۴) نمود که همگی بارها و بارها به زیور طبع آراسته شده‌اند. اگرچه ابن جوزی در کتاب خود اخبار و لطایف احمقها و دانایان را در بیش از ۵۰ باب گردآوری کرده و در مقدمه زیبای خود به بیان علت و انگیزه ذکر اخبار احمقها و هدف از بررسی داستانهای آنها نموده، اما جاحظ بعنوان بنیانگذار این شاخه از ادبیات عرب بشمار می‌رود^(۱۵) و طبق آخرین اطلاعی که حاصل شد، در سالجاری^(۱۳۷۴) کتاب جالبی در زمینه نقش جاحظ در ادبیات طنز توسط یکی از اساتید دانشکده ادبیات شهر جدّه عربستان (گروه ادبیات عصر عباسی) انتشار یافته است که متأسفانه با همه تلاش و کوششی که نمودم موفق به بدست آوردن این کتاب

نشدم (۱۶).

شاید این سؤال مطرح شود که جاحظ که نویسنده‌ای توانا و عالمی بزرگ بود، چرا به ذکر مطالب خنده‌آور و شوخی دار و بعبارتی به سرگرمی‌های طنزآمیز پرداخته است؟

باید گفت که اتفاقاً این مورد یکی از محاسن جاحظ است و با توجه به روح لطیف و شوخ طبع بودن او وی توانسته بسیاری نکات و مسائل را همراه با لطایف گوناگون همراه نموده، بطوری که خواننده هرگاه احساس ملال و خستگی نمود با خواندن آن نشاط دوباره‌ای می‌یابد. علاوه بر اینکه ذکر این لطایف گویای نکات تاریخی و اجتماعی فراوان است، چنانکه مسعودی (۱۷) در تاریخ خود چنین می‌گوید: «کتابهای جاحظ ذهن‌ها را صفا بخشیده و براهین را آشکار می‌سازد، زیرا نظم و نگارش آنها بهترین نظم و نگارش است و با بهترین لفظ آنها را همراه ساخته است و هرگاه احساس می‌کند که ممکن است خواننده احساس خستگی و ملال کند از بحث جدی خارج شده و به هزل و فکاهه و حکمتهای لطیف رو می‌آورد.» و جاحظ خود در «رساله الترییع و التدویر» (۱۸) (که رساله‌ای است در قالب طنز و فکاهه) در دفاع از فکاهه و طنز چنین می‌گوید:

«اگر مردم بخواهند همیشه و در هر مقام و حالی جدی بوده بالفاظ محکم سخن گویند کار آنها تباه می‌شود، چرا که هر سخن جایی و مقتضائی دارد و خنده در جای خود مثل گریه در جای خود مهم می‌باشد.»

و شوقی ضیف (۱۹) در این مورد گوید: «و پنجمین خصیصه کتب جاحظ کثرت کاربرد نوادر و لطایف است برای رفع ملال خواننده و نشاط او و ...»

ذکری برخی از نوادر بهلول

و از دیگر دیوانه‌گان کوفه بهلول (۲۰) است که از شیعیان بشمار می‌رود.

روزی اسحاق بن صباح^(۲۱) به او گفت خداوند (دیوانگانی) همچون تو را در شیعه زیاد کند.

بهلول گفت: خدا شمار همچون مرا در مرجئه زیاد کند و مثل ترادر شیعه! بهلول پشت گردنش زیبا و خوب بود و به همین دلیل کسانی که می خواستند او را دست اندازند، او را پس گردنی می زدند.

بهلول برای رهائی از این کار، روزی گردنش را با ماده ای بدبو آلوده کرد و بر سر راه نشست. هنگامیکه کسی از نزد او عبور می کرد و یک پس گردنی هم به او می زد، صبر می کرد تا کمی دور شود، سپس او را صدا می زد و می گفت:

«آهای! دستت را استشمام کن!»

و از آن به بعد کسی او را پس گردنی نزد^(۲۲).

و در احوال بهلول گوید: وی با یک قیراط^(۲۳) آواز می خواند و به یک دانق ساکت می شد^(۲۴)!

در کوفه زنی بود بیخرد و نادان بنام «مجیبه»، روزی جوانی که (در کودکی) مجیبه او را شیر داده بود، یک پس گردنی محکمی به بهلول نواخت. بهلول او را گفت: چطور می شد که تو احمق نباشی در حالی که زنی همچون مجیبه ترا شیر داده است. بخدا سوگند مجیبه اگر برایم جوجه را دانه می داد، سبکسری و بیخردی آن زن را در بال زدن جوجه می دیدم!!^(۲۵)

حجر بن عبدالجبار نقل کرد که: (روزی) موسی بن ابی الرّوّاء در راه می رفت که صباح المرسوس او را صدا کرد و گفت:

ای پسر ابی الرّوّاء! چه خوب به بردون^(۲۶) خود رسیدگی کرده اما دین خود را وا گذاشته و رها کرده ای. بدان که راه دشواری در پیش داری که هیچ کسی را یارای گذراز آن نیست مگر کسی که خدا ترس باشد.

باشنیدن این کلام موسی ابن الروفاء اسب خود را متوقف نمود و پرسید : این کیست ؟

او را گفتند : این صباح المرسوس (مجنون) است.

موسی بن الروفاء گفت: او دیوانه نیست؛ بلکه او هشدار دهنده و نذیر است. (۲۷)
ابوالحسن گوید : یکی از سلاطین دو دیوانه را فرا خواست تا آنها را دست انداخته و از کار آنها بخندد. پس از اینکه دو دیوانه با آن سلطان گفت و شنودی کردند و دشنام بهم دادند سلطان [از پاسخ آنها] عصبانی شد و گفت شمشیر را بیاورید : یکی از دو دیوانه به دیگری گفت :

دو تا مجنون بودیم حالا شدیم سه تا !!

عمر و بن عثمان گوید: همراه عبدالعزیز بن مطلب مخزومی قاضی مکه بودیم و بطرف منزل او در حرکت. زنی دیوانه درب مسجد دست می زد و شعری می خواند که در آن قاضی را مسخره می کرد. (۲۸) قاضی رو به عمرو بن عثمان کرد و گفت : ای اباحفض ! فکر می کنی منظورش قاضی مکه است !؟

[طنز در قالب هجو]

وائله بن خلیفه سدوسی، عبدالملک بن مهلب را چنین هجو کرد (۲۹) :

لَقَدْ صَبَّرْتَ لِلذَّلِّ أَعْوَادَ مِنبَرٍ تَقُومُ عَلَيْهَا فِي يَدَيْكَ قَضِيبٌ

«براستی چوبهای منبر، آنگاه که بر آن می نشینی و عصا در دست داری، بر این

ذلت و خواری صبر می کنی».

بَكِي الْمِنْبَرِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قُمْتَ فَوْقَهُ وَكَادَتْ مَسَامِيرُ الْحَدِيدِ تَذُوبُ

«آنگاه که تو بالای منبر غربی رفتی، منبر غربی گریه و فغان سرداد و نزدیک بود

میخ های آهنی آن ذوب شود !

و باز [محمد بن منذر] گوید :

قُلْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي مِنْ هَاشِمٍ فِي سِرِّهَا وَاللَّبَّابِ (۳۰)

«به خلیفه [مهدی عباسی] که از بنی هاشم می‌باشد و صاحب اندیشه و خرد است بگو:»

إِنْ كُنْتَ لِلسَّخَطَةِ عَاقِبَتُنَا بِخَالِدٍ فَهَوَّ أَشَدُّ الْعَذَابِ (۳۱)

«اگر از روی خشم برای تنبیه باگماشتن خالد در سمت قضاوت ما را عقوبت می‌کنی بدان که این عذاب سختی است برای ما!»

أَصْمُ أَعْمَى عَنْ سَبِيلِ الْهُدَى قَدْ ضَرَبَ الْجَهْلُ عَلَيْهِ حِجَابَ

«[او از راه هدایت و درستی منحرف شده و] نسبت به آن کور و کر شده و پرده جهل و نادانی [دیدۀ بصیرت] او را پوشانیده است.»

يَا عَجَبًا مِنْ خَالِدٍ كَيْفَ لَا يُخْطِئُ ءِ فِينَا مَرَّةً بِالصُّوَابِ (۳۲)

چه عجب شخصی است خالد، چگونه است که برای یکبار هم برفع ما حکم نمی‌دهد.»

و باز هم [محمد بن منذر در هجو خالد] گوید:

خَالِدٌ يَحْكُمُ فِي النَّاسِ بِحُكْمِ الْجَائِلِيقِ

يَا أَبَا الْهَيْثَمِ مَا كُنْتَ هَذَا بِخَلِيقِ (۳۳)

«خالد میان مردم با قانون جائلیق [رئیس نصابی] حکم می‌راند، ای ابوالهیثم تو شایسته این مقام نیستی.»

أَيُّ قَاضٍ أَنْتَ لِلظُّلْمِ وَتَعْطِيلِ الْحُقُوقِ لَا وَ لَأَنْتَ لِمَا حُمِّلْتَ مِنْهُ بِمَطِيقِ (۳۴)

«تو دیگر چگونه قاضی و حاکمی هستی که با ستم و عدم اعاده حقوق [تعطیل احکام شرعی] حکم می‌رانی، نه، نه تو توان و طاقت بدوش کشیدن [این منصب] را نداری.»

و باز [محمد بن منذر] در هجو خالد گوید:

يَسْقَطُ كَفَّ الْقَازِفِ الْمُفْتَرِي وَ يَجْلِدُ أَلْصَ ثَمَانِيَا (۳۵)

«خالد دست افترا زننده دشنام ده راقطع می‌کند و برای مجازات دزد هشتاد

تازیانه حکم صادر می کند!»

عقیل برادر امام علی (ع) بود که چشمش کور شده بود و تنها قدرت زبان و ادب و نسبت و توان سریع پاسخ گفتن (حاضر جوابی) برایش مانده بود. بدین جهت چون برتری خود را در این صفات نسبت به دیگر علماء دریافت، زبانش گویاتر گردید و [حضرت] علی (ع) را مورد خشم قرار داد و نزد معاویه در شام اقامت گزید^(۳۶) و همین (دور شدن از علی (ع) و رفتن نزد معاویه) باعث شد که دشمنان و حسودان نسبت به عقیل هر چه می خواهند، بگویند.

آورده اند که معاویه به عقیل گفت: این ابو یزید [عقیل] اگر نمی دانست که من برای او از برادرش [علی] بهتر هستم، پیش ما نمی ماند و علی را ترک نمی کرد. عقیل در پاسخ گفت:

«برادرم [علی (ع)] برای دین و آخرت من بهتر است و تو برای دنیای من!»
و یک بار در جنگ صفین به عقیل گفت: ای ابا یزید [عقیل] امشب با ما هستی؟
گفت: روز بدر هم با شما بودم^(۳۷)

روزی معاویه [در حالی که عقیل آنجا بود] گفت: ای مردم شام آیا این فرموده خداوند تبارک و تعالی را در قرآن شنیده اید، که می فرماید:
«شکسته باد دو دست ابولهب و خودش نابود باد^(۳۸)»؟

[حاضران] گفتند: آری. معاویه گفت: بدانید که ابولهب عموی عقیل است.
عقیل [که به حاضر جوابی مشهور بود] گفت: ای مردم آیا این فرموده خدای عز و جل را شنیده اید که می فرماید: «و همسرش ابولهب که هیزم کش آتش دوزخ است^(۳۹)»؟

گفتند، آری، شنیده ایم. عقیل گفت: بدانید که آن زن^(۴۰) عمه معاویه است!
معاویه که [چنین دید] گفت: هر چه از دست برادرت [علی (ع)] کشیده ایم بس است [ساکت باش]!

آورده‌اند که همسر عقیل بنام فاطمة دختر عتبة بن ربیعہ گفت: ای بنی هاشم، قلب من هرگز شما را دوست ندارد، پدرم چه شد، عمویم کجاست. برادرم کجاست، گوئی گردنهای آنها همچون لوله‌های نقره بود و بینی آنها چندان بلند بود که جلوی دهان می‌رسید^(۴۱) عقیل به همسرش گفت: هرگاه به جهنم داخل شدی، خویشان خود را می‌بینی!

این بود گلچینی از طنز جاحظ برای رهیافتگان طریق ادب.

پانوشتها

۱- لقب جاحظ بخاطر جحوظ و برآمدگی حدقه چشمان او بود که باعث کریه شدن چهره او می‌شد.

۲- درباره تاریخ تولد و وفات او اختلاف است ولی اکثراً بر همین تاریخ توافق دارند.

۳- یکی از عواملی که باعث شد امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بتوانند جهان را به گوشه ای از معارف اهل بیت (ع) آشنا سازند، همین مسئله بود.

۴- در تاریخ وفات او نیز اختلاف است ولی اکثراً همین تاریخ ۲۵۵ را ذکر کرده‌اند.

۵- رک: الجاحظ - البيان و التبیین ۲/۲۵۰

۶- رک: الجاحظ - البيان و التبیین ۱/۸۳ و نهج البلاغه - کلمات قصار ۸۳

۷- رک: جاحظ: البيان و التبیین ۲ / - ۳۲۹ - ۳۷۰

۸- رک: منبع قبل، ۲۶۷، ۳۴۷، ۳۴۹

۹- رک: العطری - ادبنا الضاحک - ص ۳

۱۰- رک: علامه امینی - الغدير ۲/۲۶۰ و ۳۷۹ (اخبار و ملح الحمیری والدعبل)

- ۱۱- رک زرین کوب - بحر در کوزه: ۲۷۸ تا ۳۷۰ (داستانهای امثال و قصه‌های نوادر در مثنوی مولوی)
- ۱۲- مجله هفتگی گل آفاکه بصورت ماهنامه و سالنامه نیز منتشر می‌شود و در قالب طنز (شعر - کاریکاتور - نثر) به نقد مسائل مختلف سیاسی - اجتماعی روز می‌پردازد. صاحب امتیاز آن کیومرث صابری است.
- ۱۳- رک: ابن عبدربه - العقد الفرید ج ۶
- ۱۴- رک: ابن الجوزی: (اخبار الحمقى و المغفلین، و «اخبار الأذکیا»)
- ۱۵- رک: عبدالغنی العطوی - ادبنا الضاحک: ۳
- ۱۶- از یک برنامه رادیوئی عربی (عالم الکتب) مطلع شدم.
- ۱۷- رک: المسعودی - مروج الذهب ۴/۱۹۵
- ۱۸- رک: شوقی ضیف - تاریخ الادب العربی ۳/۵۹۱ (بنقل از رساله تربیع و تدویر)
- ۱۹- رک: همان منبع ۶۰۸
- ۲۰- بهلول کسی بود که خود را به دیوانگی زده بود و از این جهت براحته می‌توانست در مقابل خلفاء ظالم و امراء آنها ایستادگی کند و به شوخی و طنز آنان را مورد تمسخر قرار دهد او را از جمله شیعیان ذکر نموده اند که یکی از جنبه‌های مبارزه را براحته انجام می‌داد و شاید یکی از راههای عمل به حدیث: افضلُ الجهادِ کلمةُ الحقِّ عندَ امامٍ ظالمٍ، همین شیوه به طنز سخن گفتن باشد.
- ۲۱- اسحاق بن صباح یکی از رؤسای فرقه مرجئه بشمار می‌رفت معتقد بود خداوند هر گناهی را عفو می‌کند. این گروه در مقابل فرقه خوارج بودند.
- ۲۲- رک: العقد الفرید ۶/۱۲۰ ابن (داستان را به عیناوة منسوب نموده است)
- ۲۳- قیراط معادل $\frac{1}{4}$ دانق است، اصل قیراط قراط و جمع آن قیراط است (قراط راء اول بدل به باء شده: قیراط) گویند دانق کلمه فارسی معرب

است: (دانگ) رک: الصحاح (قرط)

۲۴- همچنين رک : العقد ۱۲۰/۶

۲۵- و در حدیث از رسول اکرم ص آمده: «لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحُمَاءَ وَلَا الْعَمَشَاءَ

فَأَنَّ اللَّبْنَ يَعْدِي، رک : الابشيهی - المستطرف ۴۷۹/۲

۲۶- برذون اسب غیر عربی (تاتاری) که اکثراً امیران و اشراف سوار می شدند

(شاید مشابه بنز امروزی که از ما بهتران سوار می شوند!!)

۲۷- همچنين رک : العقد ۱۱۸/۶

۲۸- شعر این بود:

«أَرْقُ عَيْنِي ضُرَاطَ الْقَاضِي هَذَا الْمُقِيمُ لَيْسَ ذَاكَ الْمَاضِي!»

رک : العقد : ۱۲۶/۶

۲۹- این شعریکی از نمونه های طنز سیاسی در نوع خود است که در قالب هجو

سروده شده است و در آن تصویر زیبایی از این نوع طنز مشاهده می شود.

۳۰- شاعر در این ابیات به بهترین شکل به انتقادی طنزگونه در قالب هجو

پرداخته است و بابکارگیری انواع کنایه تصویر مضحکی از این قاضی و انتخاب

خليفة ایجاد کرده است.

۳۱- بعد از این بیت، بیت زیر آمده است:

«كَانَ قَضَاءُ النَّاسِ فِيمَا مَضَى مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ هَذَا عَذَابٌ»

رک : الشعر و الشعراء، ۷۴۸

۳۲- این ابیات را همچنين رک : الشعر و الشعراء ۷۴۸ و زهرالادب ۴۴۷/۲

۳۳- الجائليق : مقدم الاساقفة، جئالفة ج - رئيس مسيحيان كه اسقف و كشيث

پائين ترازاو هستند.

این بیت را ابن قتیبه چنین ذکر کرده:

«جَعَلَ الْحَاكِمُ يَأَلُّ النَّاسِ مِنْ آلِ طَلِيْقٍ

صَحْكَةً يَحْكُمُ فِي النَّاسِ بِرَأْيِ الْجَائِلِيْقِ

- ۳۴- این ابیات را ابوالفرج اصفهانی هم نقل کرده است: رک الاغانی ۲۰۳/۱۸
- ۳۵- در اسلام حد قذف هشتاد ضربه و حد دزد قطع دست (انگشتان یا کف) است و شاعر به طنز و سخریه می‌گوید که خالد بر عکس عمل می‌کند!
- ۳۶- آورده‌اند که عقیل روزی از حضرت علی (ع) مقداری مال از بیت المال اضافه بر حقیش طلب کرد. حضرت علی امیرالمؤمنین آهنی داغ کرد و نزدیک دست عقیل گرفت. عقیل که کور بود. با احساس داغی آهن گفت: ای برادر چه می‌کنی؟! حضرت علی (ع) فرمود، تو از آتش کوچک دنیا می‌ترسی، می‌خواهی من از آتش عذاب الهی نهراسم و با این کار به او فهماند که علی (ع) اهل دنیا نیست.
- ۳۷- عقیل در جنگ بدر مشرک بود و در فتح مکه مسلمان شد.
- دنیا طلبی عقیل و حرکت‌های سیاسی و مکارانه معاویه همراه با حقد و کینه امویان اوضاع را چنان کرد که برای چند روزه دنیا او پیش معاویه بود!
- ۳۸- «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ» سوره المسد ۱/ - و در مثل آمده: **أَتَبُّ مِنْ أَبِي**

لَهَبٍ

رک: میدانی - مجمع الامثال ۱/ ۲۴۶

۳۹- «... وَ أَمْرَاتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» سوره المسد ۴/

- ۴۰- نام آن زن که در آیه فوق اشاره شده، ام جمیله خواهر ابوسفیان و عمه معاویه است.

ابولهب پیامبر اکرم را مورد آزار قرار می‌داد و بادو دستش به پیامبر اکرم سنگ می‌زد و همسر او نیز در آزار پیامبر مشارکت می‌کرد و عداوت آنها بحدی رسید که خداوند در مذمت آنها سوره مسد را نازل کرد.

رک: تفسیر المیزان (سوره مسد)

- ۴۱- پدر، عمو و برادر همسر عقیل از مشرکین بودند که بدست بنی هاشم و مسلمین کشته شده بودند و عرب بلند بودن بینی و کشیده بودن گردن را نیکو

می‌داند.

منابع و مراجع

- ۱- ابن عبدربه، العقد الفريد، دارالکتب العربی، الطبعة الثانية بیروت، ۱۹۸۶ م.
- ۲- الامینی، عبدالحسین احمد، الغدير، دارالکتب الاسلامیة چاپ چهاردهم، ایران، ۱۳۶۸ هـ
- ۳- البستانی، فوائد افرام، الروائع، المشرق، الطبعة العاشرة، بیروت ۱۹۸۴ م.
- ۴- الجاحظ، عثمان، عمرو بن بحر، البیان و التبيين (شرح عبدالسلام هارون) دارالجیل، الطبعة الاولى بیروت ۱۹۹۰ م.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه (داستانهای امثال وقصه‌های مثنوی مولوی) چاپ دوم.
- ۶- شهیدی، سید جعفر، ترجمه نهج البلاغه علی(ع)، انتشارات آموزش اسلامی، چاپ سوم، ایران، ۱۳۷۱ هـ
- ۷- شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی، دارالمعارف، الطبعة الثانية، قاهره، ۱۹۶۰ م.
- ۸- العطوی، ادبنا الضاحک، دارالنهار، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۹۷۰ م.
- ۹- المسعودی، مروج الذهب، دارالفکر، الطبعة الخامسة، بیروت، ۱۹۷۳ م.
- ۱۰- طباطبائی، تفسیرالمیزان، ج بیستم، طبع قم.